

صندوقچه ات چه بویی می دهد؟

روح بعضی دیگر خبیث،
گفتم: این هم از آن حرف‌های شاعرانه است.
گفت: خیال کنیم این‌طور است که تو می‌گویی. تا حالا کسی
فحشت داده؟ گفتم: گاهی پیش می‌آید. وقتی آدم‌ها در مقابل هم قرار
می‌گیرند گاهی کار به آن جا ها هم می‌کشد و این هم طبیعی است.
پرسید: وقتی فحش می‌شنوی حالت چطور می‌شود؟ گفتم: اذیت
می‌شوم.

گفت: پس گناه کسی که صفحه‌های شما را می‌خواند چیست؟
گفتم: می‌تواند نخواند. پرسید؟ پس خودتان چی؟ شما دیگر به خواندن
و شنیدن این کلمات رکیک عادت کرده‌اید؟
گفتم: بیتا جان انگار یادت رفته که صفحه‌های ما طنز است. طنز
نوشتن یعنی چاقو دست گرفتن و چرک و دمل‌های جامعه را بیرون
کشیدن و به دیگران نشان دادن.

گفت: این که شما می‌نویسید هجو است نه طنز. طنز نوشتن آداب
خودش را دارد. در نوشتن طنز هنر و خلاقیت بیش از دیگر شگردها به
کار می‌آید. مثلاً تغافل بهتر از این الفاظ رکیک جواب می‌دهد. فقط
باید راهش را بلد باشی. در ثانی می‌توانی هم خانواده‌های حجاب را
برایم بگویی؟ خنده‌ام گرفت. گفتم چه ربطی دارد؟ خیال کن
حُجَب، مُحَجَّبه، حُجَب، محجوب، حاجب.

گفت: خوب است. حالا بگو ببینم، به چه کسی محجوب
می‌گویند؟

گفتم: به بچه مثبت‌ها، کسانی که شخصیت‌شان اتو کشیده
است.

گفت حُجَب و حیا را چرا کنار هم به کار می‌برند؟
گفتم لابد از اتباع است. مثل کتاب متاب، پول مول، شعر
و و...

گفت: نخیر جانم. حجب و حیا کلماتی هستند که معنی هم
را کامل می‌کنند. به دختری می‌گویند حجب و حیا دارد که
هر حرفی را نمی‌زند، هر جایی نمی‌رود و کاری نمی‌کند
که شخصیتش را زیر سؤال ببرد. پس حجب و حیا داشتن
یعنی حجاب داشتن. یعنی همان‌طور که خود را از نامحرم
می‌پوشانی باید مواظب کلام و رفتار هم باشی. کسی
که حجب و حیا دارد خانه و اتاق خواب و گوشی موبایل
و لپ‌تاپش را هم تمیز نگه می‌دارد.

گفتم: عادی شده دیگر صفحه‌های فیس بوک را اگر باز کنی
می‌بینی همه این‌طور می‌نویسند. نوشته‌های صفحه من پیش آن‌ها
طیب و طاهر است. بین این پیچ «سی سی»، این هم دیوار نوشته
شنگول، این هم دهقان خلافکار است. نگاه کن بین چقدر به هم و
به دیگران بار کرده‌اند؟ آن وقت تو به این دو سه کلمه گیر داده‌ای؟
همین‌طور که داشتیم صفحه دوستانم را برایش باز می‌کردم، گفتم
این جور نوشتن از طبیعت فیس بوک است. ما هم که داریم با اسم
مستعار می‌نویسیم. چه کسی می‌داند این صفحه من است که
آبرویم برود؟ این جا آدم باید راحت باشد. باید خودت باشی تا خالی
شوی. خود خود واقعی‌ات. اینجا کسی با کسی تعارف ندارد. اینجا
مثل صندوقچه مادر بزرگ‌هاست که همه چیز در آن پیدا می‌شد.
از صندوقچه مادر بزرگ من بوهای جور واجور می‌آمد. بوی عطر و
صابون عروس و نقالین و ادویه‌های مختلف. گاهی هم ممکن بود
یک خوراکی توی صندوقچه‌اش بگنجد و بویش همه جا را بردارد.
حالا هی بگو پاکیزه بنویس.
گفت: می‌دانی کلمات روح دارند؟ روح بعضی کلمات شریف است و

